

چهار گوشه جهان بپوشش و انقلاب می افتد	چهار گوشه جهان می او جفت
و عام ملتها بهمان نامی گوناگون خودش می نمایند	گردی ملتان مگر خودش
خون بهشتاب تمام چون سیل می جوشد	خیون وینه لافا و جوش و جوش
و صدای بوق و کرنا و بگیر بگیر از آرزو پابری غرزد	صدای قوا یقوی بی ملای فرنگ
و ایرانین بگره ای افتاده و ذیل و ذنب جنگ میشوند	ایران ضلالت ذلیل زده جنگ
از یک طرف مرگ و میر و از طرفی قحطی و تنگی	چه یک لا مرگن چه یک لا قحطی
از طرف دیگر زور و ظلم و سختی گریبان بیچارگان را بگیرد	یک لا زور و ظلم بیچاران سختی
پدر از فرزند خود حاشا می کند و پدر	مگر و حاشا بابو چه فرزند
و فرزند به یکدیگر حرفهای ناپسند می زنند	مواچمن و یک حرف ناپسند
دختران از مادران شان دل آزرده می گردند	صیبه چه نام مبودل آزار
و همسران از یکدیگر فراری می کنند و جدا میشوند	حلال چه نام مگر و فرار
ذره ای رحم در قلب صاحبان رحم باقی نمی ماند	ذره رحم نه قلب صاحبان رحم بین
و زیارت خانه خدا از یاد و خاطره نامی رود	حاجیان کعبه چه یادان چین
نه ذکر و تسبیح ذات حق از جای صورتیان و در آوش	نه ذکر تسبیح صورتی در دیدنشان
انجام میگردد و نه اهل ریاضت به عبادت می پردازند	نه جای عبادت ریاضت کیشان
تمام مخلوق عالم بپس به نفع خودش کار می کند	تمام خلائق هر که پری و پیش
و ویرسهای شیطانی را شعار خود قرار میدهند	و سوسه شیطان مکران و پیش
خویدانان اجناس به فکر حید گری در معامله هستند	خویدار و فکر حیده و رد بازی
و فرود شدند کلان به فکر حقه بازی و کم خوشی می باشند	حق و ناحق کر تر از یو بازی
نه رحم نه مروت نه دین و نه انصاف	نه رحم نه مروت نه دین نه انصاف

پری دنیائی مکران اجماف
نه عالم دستور امانت کرو
نه صوفی چه رای دیانت برو
نه مرشد آیه عرفان بو انو
نه طالب آداب طریق بزانو
نه پیران و فکر رفتار خاس بو
نه مریدی پی سر صدقش اخلاص بو
زلزله جهان و اولای اسیر
خانان پیشو شان مود گیر
صدای و انصا چه دنیا میو
بی شرم و حیا بر طلا میو
سرور و دار میو تمام سر بساط
منم و مفلس تمام میون مات
نامی جهان تا خاک فیض
قل و کشتار بو نامداران گیر
چمن شان خاس یک بو خراو
زهره نامداران یک مو و آو
چارض تماشا و قیل و قال بو
پا تخت شان گودی پال بو
خلایق بیزار شه عیال میو

و مردم برای رسیدن به امکانات دنیا به هم فشار میاورند
نه علماء دستور امانت داری را رعایت می کنند
نه صوفیان راه بنداری را بر سر می برند
نه شاخج طریقت آیات عرفانی را می خوانند
نه طالب و فقیر آداب طریقت را می دانند
نه پیران ب فکر رفتار خوب هستند
و نه مریدان برای پیرانشان صدق و اخلاص می دارند
زلزله تمام جهان را می لرزاند و داد و فریاد اسیران
در جنگها به گوش میرسد و خانانها حقیقت گرفته میشوند
و شان عالم به اسارت درمی آیند و صدای اطاعت
از نفس ایرانی بگوش میرسد و بی حیالی و بی شرمی بر طلا میشود
دلز پر گوشه جهان نرفت و خردوشی بیامی خیزد
دو لنگران و فقر تمامی مات و مبهوت می گردند
تمام جهان حضورها سر زمین عثمانی
کشتار و قتل فراوان واقع و سرگردگان کشته میشوند
چندین شهر خوب و آباد خراب و ویران می شوند
و زهره دلداران از وحشت آب می شود
از زمین و آسمان صدای هیا به گوش میرسد
پایتخت شان جهان کلا ویران خواهد شد
و مردان از زنان خود بیزار می شوند

مردم از سیه تقوی و عباد و حلاوت خارج شده و جزامی ا	بنی تقوی و طاعت بی حلال میو
در آن وقت گشتار بی اندازه در جهان خواهد شد	گشتار بی سامان و بی حد میو
و از مرزهای کشورای درگیر جنگ خون مانند سیاه جاری شود	خون وینه لا فاد و چه سهر حد میو
و توپهای گسترشده در زمین سپاهیان را متلاشی میکند	توپان و زمین سپاشتی میو
هوا پیا در آسمان معلق ایستاده و دار عمل می شود	طیران و هوا معلق میو
شرق تا غرب عالم از حال بگدگیر با خبر خواهند شد	مشرق تا مغرب با خبر میو
و آتش جنگ و فتنه آفرینان همه چیز را خواهد بریزانند	شهراره شرر پر شر میو
اخبار و اطلاعات تا بسایه سیم از جای به جای دیگر منتقل می شود	خبر سیم و طناب خبرور میو
از موصل چون اسب آهنی را هوار می گردود	اسب آهنی و رعب میو
و توپهای جنگی در هوا برای نبرد بکار گرفته میشود	توپان چه هوا آراسته میو
و ابزار و اوقات در بیانی ساخته و پرداخته میگردد	بجری بجراین پیراسته میو
از شدت فتنه و شرارت آفتاب دماه سرد و کم نور	آفتاب و ماهها و هر دو تاری میو
می شوند و در یکی از سالهای ناره نوره مولا علی گوش میرسد	نوره شامید سال تاری میو
در آن زمان که گشتار بی اندازه واقع خواهد شد	نودم که گشتار بی سامان میو
خلق جهان پناهنده لطف و امداد الهامی شوند	خلق تا وار و لطف ایمان میو
پس از آن سرداری از میان میدان سر بر می آید	من بعد سرداری سرور دار میو
و او صاحب امر از جانب حضرت کردگار عالم است	و امر و فرمان کردگار میو
و از شهر مدینه طغیان کرده و جلوه حق با او می رسد	چه مدینه شاد ذره دار میو
او منادی هدایت خلق از طرف حق است	جارجی هدایت صاحبکار میو
که سه حرف سین و الف و میم در نامش خواهد بود	سین و الف و میم و نامش میو

پرو بود مو بجز و گامش میو
شماره شتر و سیفش میو
کشتار کافر و کیش میو
جولان عدد و سارا و کوهکوش
کشتار کروش و بان کوش
داو بلز خواص چه زنگان میو
دورنگان دین پشیمان میو
عشق هفتون شه نور اس میو
چهر سلطانیه باز خواص میو
تمام ملتان و یک دین میو
یک طرز بیکر قمار یک آیین میو
نفره بانگ برز خوشین شا میو
اقرار کرده اش گانه پا میو
شصت چینی هزار سال مار میو
نفره حیدری فدو الفقار میو
آمان آلمان هر دیار میو
وارمان و بد گرفتار میو
زبان سیفش بر شتر میو
نفره شاحید شقه فدو الفقار
زهره در موبو سالی چن هزار

بایان و صحر و دشت و دریا به گامش خواهد بود
واز تیغ و شمشیرش آتش خواهد بارید
واز کشتار کافران و بی دینان لذت خواهد برزد
جولان میدید در صحر و کوه و بایان
واز مخالفان کشتار خواهد کرد و از جد آناه پشته خواهد
ساخت و نوبت باز خواست عظیم زنجان فرامی رسد
و آن زمان دورنگان و بی دینان پشیمان می شرف
و دوباره از نزهت تن و هفتون تشکیب خواهد گردید
در سلطانیه دیوان عدالت بر پا خواهد شد
تمام ملتان و ادیان در تحت اوای یک دین قرار گیرند
و رفتار در آیین یکسان خواهند یافت
نفره بلند و بانگ رسای شاه خوشین به گوش میرسد
و اقرار گذشته را که بایاران کرده است سبز خواهد شد
در حالی سال هزار و شصت در سال بار واقع خواهد شد
و نفره حیدر و برق شمشیر ذوالفقار ظاهر می شود
نزای زینار و فرید تسلیم و امان از هر سو برایش میرسد
آنگاه از حق روگردان بوده اند بز برای بدبایان می رسد
از تیغ و شمشیر حق آتش غضب بر آنجا خواهد بارید
و از نفره حیدری و دای بر خود ذوالفقار بکفر جهانی
بر ساعت چند هزار نفر زهره ترک خواهند شد

زه خلق محسن و صدای الحذر
مکن زیارت از دمای دوسر
ایمان ما درون تمامی اغیار
شهادت مکن صفار و کبار
دشمنی دشمنان تمام برو بار
ظالم و مظلوم بی زور و زوردار
پادشاه منیشو و تخت یاقوت
و سام سنگین بهم و جبروت
و سامو هیت شای و دلیل سوار
پی احوال پسران مکر و گفتار
جبرئیل و زبیر بنیامین و نام
میکائیل شش پیر موسی مقام
اسرافیل و او در صورتش نام دم
عزرائیل مصطفای پی قبض آدم
ژ و خست که واده احوال پسران
زوان گنگو لال تا شه و مانه
ژ و پسران شامیش واری احوال
عرض کی و حضور میر برزاقبال
مصطفای نامور تیر نه گمانه
هر کسی باکن و اردو نیشانه

صدای تسلیم و امان از خلق عالم بر می خیزد
و تا نما در برابر زوال فقار حیدری به خاک می افتند
اغیار و بی دینان به دین حق ایمان خواهند آورد
و کوچک و بزرگ به حقانیت آن گواهی خواهند داد
و حشی بوی تمام بر و کج بر عالم و جهده
اغزاد ظالم و مظلوم و زور مندان و ناتوان نام
تسلیم خواهند شد و حضرت سلطان عالم بخت با تو
با غرت و وقار و سنگینی تمام جلوس خواهند فرمود
و با جبروت و هیبت تمام حضرت شاه دلیل سوار
برای پرس و جوی از خلق به گفتار خواهند آمد
و مظهر مخصوص جبرئیل موسوم به بنیامین و زبیر خواهد بود
و مظهر مخصوص میکائیل موسوم به پیر موسی شش اوی شود
و مظهر مخصوص اسرافیل موسوم به داود در صورت خواهد دید
و مظهر مخصوص عزرائیل موسوم به مصطفای برای قبض روح
آماده خواهند بود، آن زمان که موعده باز جوئی فرامی رسد
اگر مردم گفت زبان پیدای کنند و بالال خواهند شد
ای یار، از چگونگی آن باز جوئی الهی چه خبر دارستی
در چه چیز برای عرضه کردن به پیشگاه آن سید بلند اقبال
داری، بدان که مصطفای نامور حق و تیر در کمان و آماده است
اما هر کسی که پاک است نشانه یاری و آشار باکی در او پیداست

آن کس شدیست حضور آن والا مرتبه می باشد	لابق و حضور والا مکان
در وسفید در حضور حضرت صاحب کرم خواهد بود	دیو سفید شده لای شای صاحب کرم
داد در برابر نفسانیات و مال دنیا بی اعتناء است	لا فیدرته حرام دنیا و درم
و با فکر حق و گفتن یا هو یا منو قدم پیش می گذارد	قدم منی پیش و یا هو منو
و بدست پیر بنامین شربت کوشتر خواهد نوشید	ووس بنیام شربت منو شو
اما بر کس که اهل دنیا و دنیاوی و به دور از عبادت باشد	هر که دنیا دار دینی تقوا و طاعت
در حضور شاه دین خجالت خواهد شد زیرا	و حضور شاه مو و خجالت
برای جفیه دنیا آخرت را از دست داد و به	پی جفیه دنیا عقبا داد و باد
این خاطر از آن باز جوئی سر بلند بیرون نخواهد آمد	زه حوالی پرمان نمبو آزاد
و رنگ از رخسارش پریده و وضعیف در سگفته می باشد	رنگ نرد و وضعیف سرفکنده بو
و شرمندگی و درو سیاهی عایدش خواهد شد	ریوسی و ریویش هم شرمنده بو
مدتی حضرت حق جهان را پاک خواهد کرد و	مدتی نمودم پاک مکی جهان
حکومت و فرمانروائی را به شما ان و بزرگان لایق	قدی حکومت و خانو شما ان
خواهد سپرد و دنیا از نو قرار و سامان خواهد یافت	دنیا هم تره نو مگرو قرار
و عدل و عدالت بر وجه عالم را فراموش گیرد ای	عدلو عدالت تره برتا و بار
یاران و ای یاوران ظهور صاحب ذوالفقار خواهد	یاوران ظهور صاحب ذوالفقار
برابر برود پا و آئین خود در کلام و وعده و قرار داده	و شون کلام ای داد و قرار
شده واقع خواهد شد و نطق و گفتار خالص این مرفعی را	نخت خان الماس ایدش اظهار
بیان می کند و ظهور حضرت خاندان کوری در جامه پیش	ظهور حضرت و بطورن دیار
بر این صورت پیدا و نمایان است	

شهرط و اقراره

شهرط و اقراره است

ای دنیا اسیر شرط و اقراره	این دنیا اسیر شرط و اقراره حقانی است
اقرار خاص کرده شای صاحبکاره	اقرار نرود صاحبکار عالم خوب و عزیز است
عزت یاران کل شه اقراره	و عزت و اصنام یاران حق گلا از اقرار در دست است
اقرار ذوق دل پری کل بیره	و اقرار شوق و ذوق دل برای یاران است
یارسان هر کس صاحبو اقراره	ای یارستان هر کس که صاحب اقرار است
عزیز کرده حق شای صاحبکاره	او عزیز کرده پیشگاه حضرت حق است
یاران آمانت هر کس شرط داره	و زنهاری یاران هر یک از شما له شرط داره رسید
زه بارخانه حق بارش تیاره	از بارگاه حق محموله باطنی شاد است و بی نقص است
هر کس بی شرطن بی اعتباره	آقا هر کس که بی شرط باشد نزد حق بی اعتبار است
هر کس بی اقرار بو گنا کاره	و هر کس که بی اقرار باشد در شمار گناهکاران است
لذت و صفای یاران اقراره	و لذت و صفای یاران از شرط و اقرار است
هر کس و پالی صاحبو اقراره	و هر کس از سر پالی صاحب اقرار باشد
دیو سفید شه لای شای صاحبکاره	او رو سفید در حضور شاه صاحب کار است
اقرار شه صفات عبادت کاره	و اقرار از صفات و خصوصیات عبادت کاران است
اقرار کی لایق و زو و بدکاره	اقرار لایق هر دو بدکار و ناپاکار نیست
شایش نه مابین جفت اقراره	ذات حق نیز شریک است با یاران با شرط
هر رفتاری بو و نش اظهاره	و هر گونه رفتاری از بندگان صادر گردد برابر او آشکار است
ای گفته عارف قدیم عیاره	این گفته فرموده عارفان قدیم و عیاران است
پی میر و ان زما کردن ای کاره	و حق برای آن پیش یاران این شرط را ایجاد کرده است

و خیال بدچم و در مداره	یار می باید با اندیشه بد به عمل و ناموس دیگران نگاه نکند
مسوزی و نارد نیم اشاره	زیرا بیک اشاره سخن در آتش خواهد سوخت
هر کسی در شرط گیر و کناره	و هر کسی که از شرط حقیقت دوری جوید و کنار رود
شا او سردی و سحر قناره	شاه دین آن سراحواله جنگل دارد خواهد نمود
یاران آمانت هر کس شرط داره	ای یاران ز هزار هر یک از شما که دلای شرط هستی
سرو مالو گیان طفیل یاره	می باید سرو مال و جان فدای حضرت حق باشی
اقرار هم و دوا می صبو ای داره	و دعای صبح و عصر نیز نشانه ای از اقرار است
اقرار هم شریک گناه کرده	و اقرار شریک گناه و کرده ارب یاران است
اقرار شه باطن بنامش دیاره	اقرار از بارگاه باطن پی ریزی و آشکار شده است
هر چی بر سرین کم شه اقراره	هر قدر از سبیل شرط و اقرار بر سرین کم است
نخت خان الماس یاران اظهاره	لقار و لطق خان الماس این چنین گواهی می دهد
هیوچ کاری نخت تر نین ترکی کاره	کی هیچ کاری اندر شرط و اقرار حقایق نخت تر نیست

یاران بی دودن	یاران بی دودن
شم حقیقت ضیای بی دودن	شم حقیقت فروغ و نورانیت بدون دود است
میردان مخلوق تصدیق نمودن	میردان مخلوق تصدیق واقع نموده اند
بگرنگان و دود طالب نمودن	که بگرنگان و یاران واقعی طالب دود نیستند
زنگ دود و دم میشو و دل	زنگ و جرم دود بر روی صفی دل می نشیند
مور و چون باد عطر غنچه گل	و چون باد عطر غنچه گلها را خواهد برد
برغش نا امید چون بلبل مبو	در روح شخص اهل دود چون بلبل خواهد بود

دایم حسرت من عطر گل مبو	که دانم آن حسرت عطر گل بیخه را است
دجود چون بلور دود و دینه گردن	وجود انسان چون بلور دود مانند گردد و غبار است
حق و شکر تو تو ز قبول نکردن	و عقوبت غبار و گرد را بر بلور وجود نپذیرفته اند
آشنا کسی دن بیک رنگ رو بو	آشنای حق کسی است که بگوید و بیک رنگ باشد
وجودش بی عیب عالش نگو بو	دو جودش بی تعلق و بی عیب و حالش خوش باشد
آینه قلبش صاف و بی رنگ بو	و آینه قلبش صاف و بی رنگ و بی ایراد باشد
دینه گل زنگس زیاده خود رنگ بو	و چون گل زنگس زیاده طبیعی و آراسته باشد
دس خورده نو و گل ند و جودش	و گل وجودش دست خورده و ضایع نباشد
دل تیره نبوده دمود و دوش	و دلش از مضرات استعمال دود تیره نشده باشد
دور کی گئی شه فضل مرد علی	و باید باید از معاشرت با افراد معناد دور بماند
تازه رنگ دود نبو بدلی	تا از رنگ و رنگ دود و فعل آن شخص اثر نپذیرد
باده حقیقت صاف و زلال	باده حقیقت صاف و زلال است و
هر کسی نوشا لبین اقبالن	هر کس از آن بنوشد بلند اقبال است
رای حق را سین کج بازی نین	در راه حق راه راستی است و کج بازی نیست
یاران شیر و بازی نین	ای یاران شیرین را برای بازی نیافریده اند
الاس حقیقت مجازی نین	ای الای بلای که راه حقیقت راه مجازی نیست
حق و کج بازیان هموج راضی نین	و حضرت حق از کج بازیان هیچ وجه راضی نیست

یاران بخروش و یاران می خروشند

سران جهان او هم بخروش و سران جهان یکباره خواهند خروشید

عالم چون کبوره عداد بجو شو	جلان و هستی چون کوره آهنگری به جوش می آید
ساراد مرزین عسکر بو شو	صحرای سمرزمین را سپاهیان اشغال می کنند
میردان پالاه اجل بنو شو	دمردان پالاه بی مرگ را خواهند نوشید
بابو پری قتل فرزند بگو شو	پدر برای کشتن فرزند خود تلاش می کند
پدر و قیمت فرزند بفرود شو	و پدر فرزندش را با پول معادضه می نماید
پرده نروی کار عصمت بو شو	و عصمت و جای آدی محو خواهد شد
ز تلک دامان عسکری میو	و از سمرزمین جنوب سرداری می آید
نی سر پایی خوری میو	و از سمت دیگر جهان مردم اخبار جدید می رسد
ترود تا خافل حیدری میو	و صدای نعره رعد آسمای حضرت حیدر بلویش می رسد
آشوی از دای دوسری میو	و آشوب ظاهر و باطن از جانب مصطفی پدید می آید
زبه فرزه طیاره فی الفور	و صدای پرده از هوا پیاپی جنگی با سرعت تمام و
نه زمین اگر نخیزد و دجور	از روی زمین آتش جور و ستم بر پا خواهد کرد
ایرانی ذلیل زده تیر خارا	و ایرانی ذلیل و مجروح تیر بی دینان می شود
فرزن بی پدر مگردد فرار	و فرزندان بی پدر بر این سود آن سوی گریزند
آین مرگوان دونده چالاک	و مرکب های چالاک آهین چون دوندگان و لیر
بی خوف شه کو سار دوان نزدیقا	کوه و دشت و صحرا را بی ترس در می نوردند
اروپا شه دوو آتش مسوزو	اروپا در آتش جنگ خواهد سوخت
صدای بی گیر جهان مخیزو	و صدای گیره دار از تمام جهان بلند خواهد شد
کوان نامار بو و ضرب توپان	توپا و بمبها که همواره خواهد ساخت
گلبی صاحبو گیلوبی چوپان	و گله های گوسفند بدون صاحب دبی چوپان و سرگردان

صدای شین گرم زه عالم خیزو	صدای شین بسیار از عالم برخاست
مرد لاشه و تن و هم بریزو	مرد جسد گشته شدگان روی هم جمع میشود
زمین بوی نفرت گرو زه لاشه	زمین بوی نفرت آورد نقض به خود خواهد گرفت
لاشه جوانان مبرو و خاشه	و جسد جوانان پاره پاره خواهد شد
هر دالی لشی بکشوی ویش	و هر لاشه خوری جسدی را برای خود بسوی می کشد
شاد مبرویش بر کس شک ویش	و از خوردن آن جسد که نصیبش شده شاد میشود
ظفان بی مادر و کوانده	بچه که مادر با ایشان را از دست داده در کوهها
طوفانی هزار و روانده	مگر روان شده دارند دخترا سبیلای عظیم جاد
رومی سواران تیغ کین ز کف	خواهد شد سواران رومی تیغهای قهر بر کف گرفته
قدیم ترکیان هجوم بدن صف	و ترکان بلاصل و نسب به سوی نبرد گاه هجوم میزند
ایران بی تقاس خون سیاوش	و سپاه ایران در صدد انتقام خون سیاوش هستند
کیان تقدیم ز کف تیر انداز تخش	و تیراندازان ما هر از جان خواهند گذشت
انگلیس و روس عربو عجم	سربازان انگلیس و روسی و عرب و فارس
چنی آلامی دم بین و هم	و سپاه آلمان و دیگرها جمع خواهند شد
ارمنی ارمان ترک استمول	و اقوام و گروههای ارمنی و ترکهای حوالی استانبول
بربری و تاملر افضل و فضول	و بربرها و قبایل تاملر داهل دانش و آزار که در کار
سراسر جهان داخل و جنگ بو	دیگران داخل می کنند تا آنکه درگیر جنگ می شوند
بعضی و دشاد بعضی دلتنگ بو	در این میان بعضی شاد و بعضی دلتنگ میشوند
ایران جای مصاف جنگو داوا بو	این جنگ عظیم در سرزمین ایران واقع می گردد
یکه بی مسکن هم بی ناوا بو	و اکثر مردم ایران از وطن و دیار خود در بدر و آواره میشوند

تیا سواری ز یقینه و ه	یکه سواری از روی ایمان و یقین دانجا حضرت حق
میگردد و تمام جهان را بیک دین فرای خواند	بزرین مرکب خود سواد شده و با فقر خود جهان را متلاشی
مقام صورت دوس ویش	می کند، از عجب سواری است که از سمت راست ظاهر
بی پروا و بی خوف هم بی اندیش	میگردد و تمام جهان را بیک دین فرای خواند
خیون سیاوش مجوش و قین	و کار و بار دنیا و ظاهر امر یکسره در ید قدرت است
سردار ظهور کی نه مغرب زمین	داد از هیچکس پروا و ترس ندارد و نگردد خیالی غیر از انجام
خان الماس سردار چه نو مخیزد	ناموریت خود ندارد، خون سیاوش در جهان می جوشد
زیور شه دیده عالم مبیزد	روی تهر و غضب آن سردار از جانب مغرب ظهور
	میکند و خان الماس آن سردار از نو ظهور خواهد کرد
	درینست و زیور را از چشم جهانیا محو و نابود خواهد کرد

یادان تمام	یادان تمام است
یادان حد و یرد هوش تمامه	ای یادان و عده حق فرا کسبده و از حد نیز گذشتند
یرخت کلام روی سرانجامه	این نطق و گفتار کلام ازلی است در انجام است
بیابن جم خواجا و غلامه	و قانون جمع حقیقت و دستور حق و علامتش است
واتن جنگ مبو	گفته اند جنگ در میگردد
در حاله قزین واتن جنگ مبو	در حاله قزوین مردان باطندار گفته اند جنگ میشود
نفس و سینه جهان تنگ مبو	از ترس آن واقعه نفس در سینه جهان تنگ میشود
دورنگان دین و خیون رنگ مبو	دورنگان دین در خون خود خواهند غلبلید
بیون تاچون مبو	بیون تاچه خواهد شد

و چون زده بپون تا چپون مبو	بپون تا از طرف حضرت بچون چه خواهد شد
چاله سرانسه پرزده خيون مبو	چاله قروين پراز خون خواهد گردید و آن خون
آو خونزه و آو هفت گردون مبو	آنقدر زیاد است که هفت آسمان را می گرداند
فرنگه مبو	در فرنگستان دانغ می گردد
غوغای هندستان فرنگه مبو	غوغای عظیمی در فرنگستان و هندوستان رخ میدهد
هزار هزار صف و جنگ مبو	هزار هزار صف سپاهی دارد میدان جنگ میشود
سر هتکان سرشان و سنگ مبو	و سر هتکان و سر واران همه شکست خواهند خورد
آواره مبو	آواره می شود
شاهان گل و تخت آواره مبو	کلیه شاهان از تخت و وطن خود آواره می شوند
حلقشان و گیر قناره مبو	و حلقویشان به چنگل قناره و آرا ویران میشود
اوسا باز خواس بجاره مبو	آن زمان از ظالمان برای احقاق حق بجای رگان باز جویشود
وبامه مبو	همواری شود
هر که برزی دن و بامه مبو	در هر جا که بلندی باشد هموار خواهد شد
شار شاره زبول و شامه مبو	شده دین در شهر زور مستقر خواهد شد
دور یارسان و کامه مبو	در آن وقت دوران به کام یارسان خواهد گردید
حق و شه میو	حکومتی آید
دور و کام دل حق و شه میو	دوران به کام دل خطویان باز می گردد
حق و ش و حضور آشه میو	و حکمویان به فیض دیدار آتش بیک مشرف میشوند
هر کس شکنداره بی بته میو	در هر کسی شک داشته باشد بی بهره خواهد شد
بخارا مبو	در بخارا می شود

آن روز که نبرد بخارا میبود	آن روز که نبرد بخارا واقع می شود
میل خلق بخارا و سارا میبود	اهل بخارا از شهر گریخته به صحرا روان می شوند
نداران بی رنج و دارا میبود	در مردم فقیر معدن رنج به ثروت دست خواهند یافت
ایدگقار میبود	این گفتار میبود
نخت خان الماس ایدگقار میبود	نطق خان الماس یعنی این گفتار واقع خواهد شد
پری یادگار روزگار میبود	و برای یاد بود ایام آئینده باقی خواهد ماند
نار و زری که شا آشکار میبود	نار و زری که شاه دین ظهور بنمایند و آشکار شوند

آشوندن شاران	آشوب در شهرها
دختر و دخترو آشوندن شاران	تزدیک است که آشوب در شهرها بر پا می شود
بگری بگری بگری نانداران	د صاحب منصبان یکی یکی دستگیر شوند
یوموتو مرگ چن ره سرداران	مر و مرگ در کشته چندین نفر از سرداران فرامی رود
جست همچون جهان بر باد بود	و جنبش و انقلاب چون رود همچون جهان بر باد می کند
غلامان و جورو و جفا آزاد بود	و یاران و بندگان حق از جور و ظلم رها می شوند
برق ذوالفقار آشوی دو موری	و برق تیغ ذوالفقار و آشوب حاصل از آن
نفرته مولام ضرب حیدری	و نفرته مولایم علی و ضرب بازوی حیدری
اوسا و تانی بگری بگری بود	آن وقت گیرد در عظیم یقینا اتفاق می افتد
ظالمان و جنگ حقدار اسیر بود	و افراد ظالم بدست نظرمندان اسیر می شوند
زاده دشمن گرم و او بلای بی شو	و طغیان شیون بی اندازه و او بکلی نهایت
هر کس نه جای دیش ماچو برار بود	دنیار گرفته و هر کس در هر جا هست بر هر کس عزیز خود

نوح حسینی می کند

خون سیادتش از نوجوشیدن آغاز می کند	خون سیادتش هم زه نوجوشو
دست زین چهره جنگ و نبرد خون بر خودی گیرد	سوزین پرده خزانگی پوشو
دزمین مارا خون رنگین کرده و صحرایا را جمد فرا میگردد	زمین بود و خون سارا بودش
گرگها برای خوراک خود هر یک لاشهای بر سر می کشند	دالان بکیشش لاش و کشاکش
دیر تری که از ترکش غیبی و قدرتی حق ربانی شود	بر تیر غیبی تازه پر دالان
نقاد کثیری جسد در صحرایا و آب رفت در داغ می شود	لش خسروار خسروار میو گللالان
وصدای حملات پیاپی مصطفای پر قدرت	صدای دمه بود مصطفای پر زور
چشمه حیات در هستی چندین رودان را بر باد میدهد	چشمه سرادان چون کس کی کور
دخان و سلاطین و ملان و آواران و در بدر می شوند	خانان سلطانان و یلو سرگردان
و بچه های بی کس و مادران داغ دیده شیون سر می دهند	ظفان بی کس و روی مادران
و غرانه شان جهان بی صاحب بر جای می ماند	مانند و جا خزانه شان
بنیاد بنای خانانهای حقیقت ویران خواهد شد	خاپور مپو خشت خاک خاندان
گنهای خسرو و شکر و اقدار ظاهر می	کنج خسروی شوکت ظاهر
آن زمان مانند سنگهای بیابانی از زش می شوند	اوسا مانو چون سنگ زبایر
حکم شاهی چهار اقلیم عظیم جهان در سراسر عالم	حکم چوار اقلیم پادشاهی ملوک
بطور یکبارچه و حکمت یک نظام در خواهد آمد	پوشش مانو چو سکه سلوک
خانان اس گفته های پشیمان و پیشگونی نایبان	الاس و برده گفته چن سالان
غلاف نثار دگر به وقوع خواهد پیوست بر شاه ابلا قسم	غلاف نثار ووشای ابدالان

داده تاملین سخن و هزاره	داده تمام است و موعده هزار دهن فرارسیده است
زه لای صرافان دین آشکاره	دزد کلام دانان واضح و آشکار است
به ایام رزم شای صاحبکاره	کدام ایام، موعده نبرد شاه صاحبکار است
ذوالفقار بسته دلدل و زیند	که ذوالفقار را بگره بسته و دلدل را زین کرده است
کیش کیش رزم چاله قزبینه	و عازم نبرد و جنگ چاله قزبینه شده است
منیشتن او هم یاران و دین	در حضور هم می نشستند یاران در گذشتند
مواتن میو ترکی زه کسیرین	و می گفتند که سپاهی از ترکهای بالادست
چو و ماوای گردان پائین	به سمت کردای پائین دست حرکت خواهد کرد
حق حقداران مسانو یقین	و حق مظلومان را از ظالمها می گیرد و بطور حتم
دشون کلام بر او سواره	برابر کلام حق آن سوار و کسور کرده سپاه
نشانند ازل و نش دباره	نشانهای از آیات ازل در وجودش پیدا است
دلتی مچو و رزم رومات	و مدتی به نبرد با روم و عثمانی خواهد پرداخت
نیس کرد طت ندروی مری باط	و بسیاری از علما را بنا بودی خواهد کشتند
مادرو و جوش غلغلای خونکار	و از نو هیاهوی شهر ویران شود خونگاری بر روز میزند
و دستش قریب طت کفار	و بدست او نابودی شوند تمامی کفار جهان
کشتارشان کی و دشت چاله	و دمار از پی بینان در خواهد آورد و در چاله قزبینه
دیلان بگیلو چن هزار آله	و چند هزار اسب بدون سوار در میدان سرگردان میزنند
چن زه سر هنگان کشته بو تیخ	و چند تن از فرماندهان به بلاکت خواهند رسید
نخینه اشان بکنو زه تیخ	و بنیاد شاهی و وزیر بنای شان از تیخ کنده می شود
هفت شوانه روز کبیر ریز خون	و هفت شبانه روز بکوه جنگ و خونریزی خواهد شد

باور و جوش کوه هفت گردون انقلاب او سنا رنگان بهفت آسمانها تر خواهد ساخت
 او سا ذات پاک یکتای یگانه ، آن زمان ذات پاک دین مانند حضرت یکتای یگانه ،
 چون آفتاب میو در وی زمانه ، چون خود شبد در جهان ظاهر خواهد شد
 او سا یارسان روی چشمانه ، آن وقت روز جشن جامعه اهل حق خواهد بود ،
 جشن یکسری بهشتان و نیز آن روز موعده آشکار شدن بهشت یار و دیگر شدگان کار است
 خان الماس یقین او و حق و ایه خان الماس یقینا در آن موعده مفرود روزگار شخص
 بی شک آفتابان مشکل گشایه بدون تردید آقا و مولای ما مشکل گشا خواهد بود

۱۱

ره آتش دنگی از آتش یک صدایی
 یک دخت میو ره آتش دنگی ، یک زمان در آینده از آتش یک صدایی بر می خیزد
 ره دوره فانی بره شود رنگی در آن دور آخر زمان نقشه ای را آماده خواهد کرد
 و چاله قزوین پیدا مو جنگی ، در چاله قزوین جنگ نهانی بروز خواهد کرد ،
 و چاله میو ، در چاله خواهد شد
 صف سرداران و چاله میو ، صف سرداران و یاران حق بر چاله قزوین خواهند آمد
 خونریزی کافر حواله میو و گشتار کافران و قمع و قمع آنها از جانب حق حواله خواهد بود
 دشت و دود و خون چون لاله میو دشت و صحرا از خون گشتگان چون لاله سرخ خواهد شد
 جنگ دین میو ، جنگ دین می شود
 هفت شب و هفت روز جنگ دین میو هفت شبانه روز جنگ دین خواهد شد
 او گود و نان گل و خون میو از بس خون جاری می شود که می توان از خون جاری شده آسیا را
 گوشه داران گوش دن و یقین میو را جرئت در آورد ، آنجا که نشوا هستند بدانند که تا چس خواهد شد

کشاکش مبرو ،	کشاکش خواهد شد
بند سرحدان کشاکش مبرو ،	در بناد و سرزیر نامبرد و کشاکش خواهد شد
دور یک سری خان آتش مبرو	آن وقت کار جهان یکسره می شود و آتش یک نیز خواهد آمد
شاده زبول خرفان و پادش مبرو	و فرس پادش می ران در شهر زور بین یادان تقسیم خواهد شد
یکسره مبرو ،	یکسره خواهد شد
یاری یارسان یکسره مبرو	آین یاری یکسره خواهد شد و همه عالم یار خواهند شد
خلجی او حسم و دره مبرو	خاران و شکاکان از ارکان یاری افواج خواهند شد
ریخ ظالمان بی و تره مبرو ،	و آنکس اهل ظلم دبی دینی بوده اند رنجشان بی بهره خواهد شد
و دلشاد مبرو	دلشاد خواهند شد
قوم کالدای و دلشاد مبرو	مردم یارستان و اهل حقیقت آنوقت دلشاد خواهند شد
خاطرشان زه غم کل آزاد مبرو	و خاطرشان از تمامی غما و پریشانها آزاد خواهد شد
بی دینان بی شش ریخ بر باد مبرو	و بی دینان از فیض رحمت حق بی نصیب خواهند شد
اوسا سام میو	آن وقت ساسام می آید
خان الماس بی شک اوسا سام میو	خان الماس بدون تر و دید آن وقت ساسام خواهد آمد
غلامان تمام و نظام میو	و در رکابش تمام غلامان حق صفت خواهند کشید
دور یارسان هر دو کام میو	و دوران بر نفع یاران و بر نفع یارسان خواهد شد

دور و زمانه ، ، دوران و زمانه

یاران و بیم گردش دور زمانه	ای یاران در آینه باطن دیدیم گردش دوران را
سرو میو دوران دای نیشانه	دوران و روزگار بر این نشانه ناسرود میشود

مانو و چول تکبیر و جخانه	تکبیر و جمع خانه تا خالی و خلوت خواهند شد و لذت رونق
کم سو مو چراغ گل خاندانان	خواهند افتاد چراغ خاندانها کم نور خواهد شد
دور میبو و دور احوال نزانان	و دور به دست بی خبران و نلدانان خواهد افتاد
تیره و تار میبو قلب یارسان	قلب یارستان تاریک و کسود خواهد شد
میون و شریک گردی خارسان	و همدست گروه دشمنان حقیقت خواهند شد
مکن پیروی نفس ستمکار	و از نفس ابرمیں دستمگر پیروی خواهند کرد
طالبان نه روی پیران مون بیزار	مردمان از روی پیران خود بیزار خواهند شد
نه شوق محانوه مهر نه محبت	نه شوق و شوق می ماند نه مهر نه محبت
نه انصاف مانوه رحم نه مروت	نه انصاف می ماند نه رحم نه مروت
نه یار محانوه ساز نه صوبت	نه یار می ماند نه ساز و راز و نه صحبت حقانی
نه خیر محانوه نیاری و رحمت	نه کردار خیر می ماند و نه نیاری و نه رحمت
نه دین محانوه شرط نه اقرار	نه دین می ماند نه شرط و پیمان و نه اقرار یار
نه یقین مانوه دس کردار	نه یقین می ماند نه ایمان و نه دست کردار
نه شرم محانوه نه حیاء و وفا	نه شرم می ماند نه حیاء و نه وفای به عهد
نه راسی مانوه صدق نه صفا	نه راستی می ماند نه صداقت و نه صفا
هیچ نمده مانوه غیر شه کبر و کین	هیچ چیز نمی ماند بنییر از بغض و کبر و کین
خارج مون مردم و شرط و آئین	مردم و یاران از شرط و آئین حق خارج می شوند
پدر شه فرزن مبو بدگمان	پدر به فرزند خود بدگمان و بد دل می شود
ناملوک مبوژن چنی مردان	و زنها با شوهرانشان بد رفتاری خواهند کرد
برادر عدوی برادر مبو	برادر با برادر دشمنی خواهد درزید

دختران بدگو و مادر موبو	دختران بدخواه و بدگوی مادران خواهند شد
پیران و طالب کینه در موبو	پیران نسبت به طالب کینه خو خواهند شد
جهان پر غوغا و شور و شرمبو	جهان پر غوغا و پر از دحام و پر شور و شرمبو
روز و روز مردم سنگر موبو	مردم جهان روز بروز بیشتر اهل ستم می شوند
غافلان شه حق بی خور موبو	و بدلیل غفلت کمیش از حد از حقیقت بی خبری شوند
اجاق نشینان بر خط موبو	سند نشینان و پیران خاندان خطرناک خواهند شد
حریص و بخیل بد نظر موبو	دو حریص و حدود و بد نظر د ابل بخل خواهند شد
ناخوش و بیماری شمار موبو	بیمار و بیماریهای بی شمار پدیدار خواهد گردید
برق بلا و طوف و قهار موبو	بلاهای برق آسا و طوفانهای سهمگین واقع میگردد
بد حالی ایمان حقداران موبو	مؤمنین و ایمان و دوستان حق بد حالی می شوند
گرگ باطنی و شماران موبو	گرگ باطنی اجل و آذمون و انعام در شماران موبو
آبادی و پیران جهان تنگ موبو	شهرها و روستاها و پیران و جهان بر جهان تنگ خواهد شد
عالم پر آشوب کینه و جنگ موبو	دعالم پر کینه و آشوب می شود و جنگ در خواهد گرفت
وکل ملتی اغتشاش موبو	هر یک از ملتها نوعی انقلاب و آشوب خواهند کرد
شامان چینی هم و پرغاش موبو	و سران کشورها با هم ستیزه بر خواهند داشت
وکل اطرافی سپاکش موبو	از هر طرف و از هر کشور لشکر کش خواهد شد
صارا و سرزمین کوکوش موبو	اجساد انباشته شده صحرای سرزمین را فرا می گیرد
خلایق و جنگ گریزان موبو	مردمان از جنگ فرار کرده و از سختی بستوه می آیند
چن سال و پر جوش خونریزان موبو	چند سال بطور جدی جنگ و خونریزی خواهد شد
تخلی و گرانی پر ستم موبو	تخلی و گرانی و تورم همراه با ظلم و ستم جهان را پر میکند

حرف و نوس زیاد روز کم مبو
صاحبو اجاقان شه حق دور مبو
قلبشان تاریک دیده کور مبو
خواجا و مزدوران و هم یاسی بو
درویشان بد حال و هم آسی بو
سید و ملا بدی صفایان ،
تخم کین و رای ایجان مشان
هر جا یاری دن مگرن ذلیل
نه حق شناسن نه پیر نه دلیل
قدیر فتوای قتل درویشان
مکن ستیزه چینی حق و شان
مگرن پامال دین حقیقت
کردی حق و شان مگرن اذیت
درویشان گمراه مون و راکد دین
چینی مرشدان مکن کبر و کین ،
ایل و انجام فعل مجبازی
مگرن یاری و نیرنگ بازی
داد پلا و دس مخلوق نا اهل
حق مکن پامال و رای کین و چل
درای بغض و کین عدوی یار مون

عرص و نفس مردم زیاد شده و در آستان کم خواهد شد
پیران و سادات صاحب اجاق از حق دور می شوند
دلهاشان تاریک و چشماتان کور خواهد شد یعنی وحید
باطنی را از دست خواهند داد ، کار فرما و کار گزار هم امید شده
هم بودی فیر مانند ، اهل طریقت از هم عاجز میشوند و یکدیگر
را تحمل نمی کنند سادات و اهل علم بدی همیشه می کنند
و بندگی و تعلق در راه اهل ایجان می افشانند
هر جا که یاری هست آن را خوار و ذلیل می کنند
نه حق را می شناسند نه پیر را و نه دلیل را
فتوای قتل اهل طریق را صادر می کنند ،
و با اهل حقیقت بنای ستیزه جوئی می گذارند
دین حق و راه یاری را پامال خواهند کرد
و بگروه حق گویان اذیت و آزار می رسانند
اهل طریقت و درویش از راه دین غاصه می گیرند
و با پیران و مرشد های خود کبر و کین می ورزند
و نسبت با انجام افعال مجازی و دنیاوی را غیب میشوند
و با آئین یاری با دورویی و نیرنگ برخورد می کنند
فریاد از دست مردم نا اهل و دور از حقیقت
که از راه چهل و کینه توزی حق را پامال می کنند ،
و از راه بغض و حسد و کینه با یاران دشمنی می کنند

ظالم و جبار استعمار مومن ،	د ظالم و زورگو و اهل ستم خواهند شد
کارشان ميو کينه و کذاست	و درد غلغولي و کينه درزي را پيشه خواهند کرد
مگرين را يم ايمان خراست	و تمام در ايمان مردم به بدی رخنه خواهند کرد
پری حق و شان بهتان سازن	و برای خغولیان نمت و افترا خواهند ساخت
ایمان ویشان و مفت مہازن	و دین و ایمان خود را به آسانی از دست خواهند داد
و چ مگیرن طریقہ راستے	راستی را رها کرده و راه کج و باطل را در پیش بگیرند
ول مکن رشتہ خداشنای	د سر رشته خداشناسی را از دست خواهند داد
مومن و ایم قول خاران گمراه	و باخاران و دشمنان حق ہم بیعت و ہم اقرار خواهند شد
ایمان مفروش و جیفہ دنیا ،	ایمان خود را به بواهب بیست دنیا می خواهند فروخت
یاران زمانہ بسیار مہو تنگ	ای یاران زمانہ بسیار سخت و تنگ خواهد شد
دوران گلیو ہر ساعت صدر تنگ	و روزگار ہر ساعتی صدر تنگ خواهد گردید ،
ہر کس مواجو حقیقت حقن ،	ہر کس در از حق دم بزند و از حق و حقیقت دفاع کند
مواچن و پیش عاصی و احمقن	اودا محبہم و عاصی و احمق خطاب می کنند
تم و تار مہو عالم سراسر	و تمام عالم تاریک و بی نور خواهد شد
ظلمات مگیر و روز و روز بدتر	و روز بہ روز ظلمت بیشتر جگہ فرامی شود
یاران و درگای حق کین لالہ	ای یاران بہ درگاہ حق التماس و زاری کنید
بخت بد پی یار نکلی حوالہ ،	کہ بخت شوم و سرنوشت بد برای یاران حوالہ کنند
دسر فزازی بحیم و مستزل	تا با سرفزازی بہ حضورش نائل شویم و در
درو شح و غمانیم غمبس	روز بہ رستاخیز و محاسبہ بنائی شہر مبارک گردیم
نقاداری کی گروی حق و شان	از حق نخواہد کہ اہل حقیقت را در پناہ خود محافظت کنند

در آن تکیه داد باران و قهویان برسد	آرد خست برسی و داد ایشان
د آهنا را از گرفتاری و گرداب خلاص کند	خلاصشان کی شه گیر گرد او
و کشتی وجودشان را در موج انتقام غرق نماید	کشتی شان نه موج نگر می غرقا و
خان الماس ثناخوان و مداح مردان بزرگ است	الماس ثناخوان مردان مرده
و دعاگوی یاران گرم در دوران سردی است	دواگوی یاران دوران مرده

خواندم که چه خواهد شد	و نم چوین مبو
این بار از دفتر دل خواندم که زمانه چون خواهد شد	ای بچار زمانه و نم چوین مبو
و دیدم که هفت شبانه روز جنگ دین خواهد شد	هفت روز و هفت شو جنگ دین مبو
و به جدی خون جاری می شود که میثاق با آن آسیاها گرداند	آسیاها آوش ظل و خیون مبو
آب همه آسیاها از خون جاری شده رنگین میشود	برود و خیون مبو آسیادان آوش
و جد عالم از هیبت خشم و غضب حتی بر خود می لرزند	عالم طرز و زور تا و ش
دنده و جوشن یاران که همان ذکر حق است چون فولاد خواهد بود	جوشن یاران مبو و پولاد
و جهانیان از عرش اعلا نیب و صدای حق را می شنوند	و عرش عظیم مشنوان و یلا
آن وقت اطراف عالم تا تسلیم رای و امر حق خواهند	اوسا چوار گوشه محوازن آمان
دگر داران در صف باطن حضرت مولانا قرار می گیرند	مرداران و سان خواهای غلامان
و ایوت حشا بانگ خواهد زد که دوران دوران یاری	ایوت جبار کیشو دور دور یازن
است و هر کس که بیدار است و بیاقت دارد به سوی	میون و دنگش هر کس بیدارن
صدایش خواهد آمد فقر و بیچارگان و پریشان حالان	کلمه کولان بیچاران شار
هر کدام به حکمرانی شهری منصوب خواهند شد	فانامنبون هر یک و یک شار
و البته آن نیز فایده خواهد شد	

بشش مدران برکس و کرده ش	برکس را از حاصل کردارش بهره و نصیب خواهند داد
بواجان دوستان ایوه لادکی بش	یاران ریج کشیده خواهند گفت ایوالله باین عدالت
یاران خان آتش صاحبو زمانن	ای یاران آتش بیگ جلوه صاحب زمان است
براق زین بین داو میدانن	دو کیش با زمین و سیراق آماده رفتن به میدان است
و گفته الماس علی الآسی	به گفته خان الماس که مولایم را منظر ذات حق میداند
پنج سالان بی نیت و تلاپی	و در سن پنجاه سالگی برای یاد گرفتن علم ظاهر و کتب خاندان

ذات حق در دون یا بود

ذات حق، یابی	ذات حق در دون یا بود
نه عمد ذرات ذات حق یابی	در زمان قبل از خلقت علم ذات حق در دون یا بود
اوسا که نه لوح نه شریا سبے	آن زمان که لوح محفوظ و ستاره کما آفریده نشده بودند
نه عرش بی نفرین جا و ریابی	عرش و فرش خلق نشده بود و جهان سرسبز و بگری بیکران بود
مولام و قذیبی در نه تالی دریا	و ذات مولایم چون گوهری بود در اعماق آن دریا
زه در بر آما جهان کبر و احیاء	از آن گوهر بیرون آمد و خلقت جهان را بنیاد نهاد
نام ویش نیا و خاوند کار	و خود را به نام خداوند کار موسوم فرمود
عرش و کرسی و فرش اوسا و اقرار	و بعد عرش و فرش و کرسی را خلق نمود از آن
هفتاد هزار سال تاک و تیا فرد	پس هفتاد هزار سال تنهای تنها در عالم وجود
در یو دریا و ه چونگان بازیش کرد	و در اقبانوس بیکران هستی یک تاز میدان آفرینش بود
زه خاک بساط سازا جبرئیل	پس از آن از خاک موجود در آسمان درگاه خود جبرئیل
تالی و ما راز خالق جلیس	را خلق فرمود و او را پسر از و مونس و محرم نزدگی خود قرار
ایجار ایجا و گردن ملک یک جاد	داد و این بار دیگر بر چند فرشته را بطور پنهان خلق کرد

پس از آن زمین و آسمانها را خلقت فرمود	ثرو بعد زمین و آسمان را قدر
داند در باری قدرت و باطن خود جهان را ساخت	و سیر قدرت سازنا عالم
و عفت طبع زمین را بردوش قدرتی پنهانی استوار کرد	هفت طوقی زه پشت ماهی کرد محکم
و با نیروی خداوندی خود آن یگانه خالق بزرگ	و قدرت ویش خالق اکبر
در یک مرجه عناصر چندگان را پدید آورد	عناصر یکجا آورد او نظر
و مدت زمانی طولانی از این مراحل گذشت	مدت مدیدی زه مابین و پرو
و حضرتش به اندیشه خلقت آدم افتاد	خلقت آدم در خیال آورد
به ملائک امر شد به سرکردگی جبرئیل امر فرمود	فرما ملکات چنی جبرئیل
که برای آوردن خاک به کوه سرانذیب بروند	چون خاک باران از کوی سرانذیل
بلکه با آن خاک بنای خلقت آدم را بگذاریم	بلکم بنیاد آیمیز او کنیم
تا دلهای آدمیان را به لطف خود شاد کنیم	دل آیمان وی دنیا شاد کنیم
فرشتگان هر یک جدا گانه بسوی خاک روانه شدند	ملکان هر یک عازم بین و خاک
بر اساس فرمان و معجزات پادشاه تادریجیک	و حکمو موجز پادشای بیباک
خاک به شدت می گریست و از قبول درخواست ملائک	خاک حاشا مگرد مگر یواشگون
خودداری می کرد و میگفت طاقت آدم شدن را ندارم	آمان طاقت آیمیم نین
فرشتگان به خدمت خداوند بازگشته و عرض کردند	ملائک آمان عرض کردند و شا
خاک از آدم شدن بیم دارد و با ما نمی آید	خاک زه آیمی مگر و حاشا
حضرت حق به عزرائیل امر فرمود که با سرعت و جدیت	شافر ما و عزرائیل و تا و تا جیل
به کوه سرانذیب برو و ما مور آوردن خاک باش	تو ما مور خاک و کوی سرانذیل
عزرائیل با قهر و غضب به عالم خاک وارد شد	عزرائیل و قار و اخل بی و خاک

و حکم موحی پادشاهی سمناک	و حکم حضرت خالق جبار را به خاک ابلاغ نمود
خاک جلاش آمد مگر و زار زار	خاک زار زار گریه می کرد و باز هم از قبول دعوت
بوه خشم و ذات بیبای کردگار	خود داری کرد و میگفت برابر ذات کردگار بی همتا پیش
عزرائیل ذره رام ناورد و دل	عزرائیل در اجرای امر محکم ایستاده و ذره ای رحم بدلی
نیش سرکش محکم دست و قیل	راه نداد با قدرت تمام شتی از خاک را برداشته و از
قوت دا و بال او جا و وزا	جابر خاسته و شپش را گشود و در آسمان به پرواز درآورد
شپر داد و هم نیش و روی هوا	و پرووی هوا در سپرد پرواز بود تا به حضور
خاک تاورد دنیا و همنور شا	حضرت حق رسید و خاک را که آورده بود به پیشگاه
دانش امر تو تاورد دم و جا	حضرتش تقدیم کرد و گفت خداوند امرت را به جای آوردم
شادان ملکان چینی ذات پیر	شاه عالم به جمع طاغ اوشد به سر پرستی فرشته اعظم
او قبضه خاک بکین و خمیر	یعنی جبرئیل امر کرد که این مشت خاک را با آب بیاورید
خاک تیار آن خمیر زایش ساز	این خاک خاکی مستعد و مبارک است از آن خمیر بسازید
ایم ایجا دکن و صدقو نیاز	و با صدق و از سر نیاز مندی با آن خمیر بپیر آدم را بارز
دچار عناصر خمیرش ساختن	فرشته کا با ترکیبی از خاک و آب و هوا و آتش خمیری ساختند
و شکل مولا ام قابش ساختن	و از آن خمیر کالبدی به شکل و شمایل مولا ام آفریدند
الاس کترین یاران مولان	خان الحاس ارادتمند و کترین یاران مولا است
دوین یاریش الا و ایوه لان	و دوین مقدس یاری را با جان و دل قبول دارد

یاران سام میو یاران سام می آید
 این چینی هزار یاران سام میو ای یاران مدتی افزون بر هزار سام خواهد آمد

سام و فرمان پادشاه میوه	سام به فرمان حضرت پادشاه عالم حضرت سلطان صاحبک
پری دستگیری خاص و عام میوه	برای دستگیری وارث خاص و عام خواهد آمد
سام میوه یاران چه آخر زمان	ای یاران در دوره آخر زمان سرداری به نام سام میاید
دادش بگیرد زمین و آسمان	فریاد عدالت جو در سار عاقلاناش آسمان زمین را فرا
او سار عالم پر زه کسبیز بو	میاید آنوقت که جهان پر از جنگ دستیز خواهد بود
خلایق یکد او و خسته گیش بو	و جلد جهانیان در آن وقت مات و مبهوت خواهند بود
سام میوه دنیا وارسته کرد	سام می آید که اهل عالم را به نور حقیقت وارسته گرداند
سراسر ولات آراسته کرد	دکتر اسر جهان را به عدل و انصاف آراسته نماید
دنیا پر زه داد، مکر و یاران	ای یاران سام دنیا را پر از عدل و داد می کند
دادش مواد و چون نگر واران	و گبار بارش عدالتش چون بارش نگرگ بر زمین
سراسر دنیا مؤو و چراغان	خواهد بارید و به برکت اقداماتش دنیا به نور حق چراغان
خاران و لغار گرد موم داغان	می شود و بی دینان و دشمنان باری از قدر استماع و مستلا
شامیو و جم چون جبار جاران	خواهند شد پس از آن همچون گذشته حضرت حق به لباس
نیشو چه جم قطار یاران	بشری ظاهر خواهد شد و در جم یاریک و دکمار یاران خواهد
یاران گرد مبون جم و چمانه	نشست و تمام یاران آن روزگار در جم خانه حاضر خواهند
پری شان او دروژ بو و نیشان	شد برای یاران آن عصر این آیت چون نشانی باقی
و ختی که فتاح جبار مدی و یار	بماند و وقتی که حضرت تمبور ثانی مقرب به فتاح به یاران
صدش خمیزو و دیار و یار	بانگ میزند و صدای خوانی اش در حالیکه کلام دیار و یار
مقام خوشین مژنه نو و قار	بر می خیزد و آهنگ و سرود حضرت شاد خوشین را از رو فرود
الماس یا بنو کر اول آخسه یار	غضب خواهد برداخت خان الماس ذکر با هو را بر زبان جاری کن

هو اول و آخر یار

خاتم یافت تحریر بر نصاری می حضرت خاتم الناس لرستان

تاریخ روز شنبه دوازدهم مهرماه ۱۳۷۶ هجری شمسی

برابر با هجدهم رزبرماه ۷۴۸ لردی گری سیری سلطان

به قلم کمترین بایران اهل حق سید خلیل عالی نژاد

فرزند مرحوم سید شاه مراد

از سادات خاندان حضرت عالی قلندر

یا علی فدو

علی شاه
سید